

باز سپید، در آتشکده گمشده جاماسپ*

گزارشی کوچک
برای رهام اشه
و کارسالیانش بر جاماسپ و کار او

آتشکده گمشده جاماسپ

حضور جاماسپ در دربار گشتاسپ، به روایتی، سبب شد تا وی یکی از کسانی باشد که به هنگام ظهور زردشت، او را در اثبات ادعای پیامبری اش، آزمایش کند.^۱ روایتی دیگر اما، جاماسپ را یکی از نخستین گروندگان به دین زردشتی،^۲ و جدا از آن، حتی یاور زردشت در تبلیغ و گسترش زردشتیگری می خواند.^۳ در تأیید هر دو گونه این روایتها، گواهانی در دست است. از این گواهان، یکی نیز، که با پذیرش دیدگاه روایت دوم، مهر تأییدی بر باور زردشتگرایی جاماسپ می زند، وجود آتشکده ای جاماسپ ساخته در متن «فضل دیگر»^۴ است. در منابع تاریخی اما، نشان و گواهی از این آتشکده نیست. پس، برای یافتن نشان یا نشانهایی از آن، می بایست که جستجو را در بین آتشکده های فارس آغاز کرد، سرزمینی که بر اساس متن، آتشکده جاماسپ در آن جاست.

مجموع آتشکده های ویران یا نیمه ویران بر جای مانده در سرزمین گسترده فارس / پارس، یا آتشکده های شهره در همان خاک، که تنها نامی شان به ما رسیده، کم نیست. که به قول ابن حوقل: «در فارس آتشکده های بسیار وجود دارد و تنها از طریق دیوان می توان به آنها آگاه شد، زیرا شهری و ناحیه ای و روستایی نیست مگر آن که آتشکده های فراوان دارد».^۵ با این حال، از مجموع این آتشکده ها، هیچ کدام به نام جاماسپ، یا منسوب به او نیست. اما، از آن جا که جاماسپ «اول موبد موبدان»^۶ بوده، و از سوی گشتاسپ شاه،

* «باز سپید...»، پاره دوم «فضل دیگر» و وابسته به آن است.

سرپرستی تمامی آتشکده ها به اوسپرده شده بوده،^۷ پس باید که بتوان از حضور و نقش وی، در ارتباط با آتشکده ها، در منابع روایی و تاریخی خبر گرفت. در دستیابی به خبر این نقش و ارتباط، باید سراغ از آتشکده هایی گرفت که در زمان جاماسپ / پادشاهی گشتاسپ، در فارس ساخته شده باشد. در این زمینه خوشبختانه، بندش، چون منبعی کهن و موثق، در دست است. اثری که دستمایه ها و هسته اصلی تشکیل دهنده اش، به ویژه فصل مربوط به «تاریخ ایران آن از ابتدا تا زمان فرارسیدن اسلام»^۸ به سبب آن که «متکی بر خداینامه پایان دوره ساسانی»^۹ است، از اعتباری خاص برخوردار است و به همین خاطر می توان تا حدودی زیاد بر قول آن تکیه کرد.

بنا بر خبر بندش «... سه آتش را، که عبارت اند از آذر فرنیغ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ādur farnbâ^{۱۰} آذر گشنسب ādur gušnasp^{۱۱} و آذر برزین مهر ādur burzēn mihr هر مزد در آغاز آفرینش، چون سه فره، به پاسانی جهان فراز آفرید».^{۱۲} و اینها آتشیایی ست که «جم در پادشاهی خود، همه کارها را بیشتر به یاری آن هر سه»^{۱۳} انجام می داده است. این سه آتش، به ترتیب: «آذر فرنیغ [نشانه] دین دانشی بزرگمردان و مغ مردان، و آذر گشنسب [نشانه] ارتشتاران و سپهبدان، و آذر برزین مهر [نشانه] دهقانان و برزیگران گیهان»^{۱۴} و متعلق به آنان است. از جا به جایی این آتشیها، تا زمانی طولانی پس از دوره جمشید، خبری نیست. اما «در پادشاهی گشتاسپ شاه، چنانچه از دین بر می آید، آتش فرنیغ از خوارزم به روشن کوه، به سرزمین کاریان^{۱۵} نشانده شد، چنان که اکنون نیز آن جا ماندگار است».^{۱۶}

بر اهمیت آتش فرنیغ و آتشکده آن کاریان، در آثار گونه گونه تاریخ نویسان پس از اسلام نیز تأکید شده است، کهن ترین منبع این دوران، الحیوان است و خبر مؤلفش جاحظ، از بزرگترین آتشکده ایرانیان: «مجوسها آتشی بزرگتر از آتش کاریان ندارند».^{۱۷} در این باره، صاحب صورة الارض می گوید: «از جمله آتشکده های معروف که به بزرگداشت آنها بیشتر از دیگران اهمیت می دهند، آتشکده کاریان معروف به «نار فرا» ست».^{۱۸} مقدسی هم، در اهمیت آتشکده کاریان، تصریح می کند که آتشکده ای ست «که بسیارش گرامی می دارند و آتش آن را به همه سو می برند».^{۱۹} نویسنده ناشناس مانده حدود العالم نیز بر بزرگی آتشکده کاریان تأکید می کند: «کاریان شهرکی ست از دارا گرد اندر حصارای ست صعب و محکم، و اندروی آتشکده ای ست کسی آن را بزرگ دارند».^{۲۰} اصطخری در سیاهه ای که از نام بزرگترین و معروفترین آتشکده ها به دست می دهد، آتشکده کاریان را در مقام نخست می گذارد: «[از آتشگاهها] آنچه بزرگتر است و

معروفتر، از آن یاد کنیم: کاریان آتشگاهی ست نزدیک برکه جور و آن را بارین (ضبط دیگر در حاشیه: ۱. بارس ۲. بارنوا) خوانند.^{۲۱} جدا از این، وی نشانی ویژه ای نیز از این آتشکده به دست می دهد: «و به زبان پهلوی بر آن نبشته اند کی سی هزار دینار بر آن هزینه شده است».^{۲۲} شهرستانی نیز، به روشنی، کاریان را مهمترین آتشکده دانسته است: «و گشتاسپ امر کرد تا «آتشی» که جم آن را تعظیم می کرد بطلبند، و در شهر خوارزم آن آتش را یافتند، و از آن جا به دارا بگرد آوردند، و آن را آذرخره (ضبط دیگر در حاشیه: ۱. درجوا ۲. آذرخوا ۳. آذرخوا) گفتند و مجوس آن را بیشتر از آتشیهای دیگر تعظیم می نمودند».^{۲۳}

از جمله دگرگونیهای فراوان در ثبت تاریخ ایران، که در روایات تاریخ نویسان پس از اسلام راه یافته، یکی هم زمان جا به جایی آتش فرنیغ است. ابن فقیه همدانی، هنگام انتقال این آتش را چنین نقل می کند: «... آتشیهای که مجوسیان در حق آن غلو کرده اند، چونان آتش آذرخره و آتش جمشید - و این آتش نخستین است - [...] آتش جمشید، که همان آذرخره است، در خوارزم بود. انوشیروان آن را به کاریان آورد. چون عرب حکومت یافت و مجوسیان بیم کردند که آن را خاموش کنند، دو بخش کردند».^{۲۴} مسعودی اما، واقعه انتقال آتش فرنیغ به آتشکده کاریان را، از قول دورایت می آورد که در دو دوره روی داده است: «زادشت به یستاسف شاه فرموده بود آتشی را که جم شاه احترام می کرده پیدا کند و چون جستجو کردند آن را به شهر خوارزم یافتند و یستاسف آن را به شهر دارا بگرد فارس آورد و اطراف آتشکده را ولایتی کرد و این آتش به وقت حاضر یعنی به سال سیصد و سی و دو آزرجوی نام دارد یعنی آتش نهر، زیرا در پارسی قدیم آزر یکی از نامهای آتش و جوی نام نهر است و مجوسان این آتش را بیشتر از همه آتشیها و آتشکده های دیگر احترام می کنند. ایرانیان گویند کیخسرو وقتی به جنگ ترک رفته بود سوی خوارزم رفت و بر این آتش گذشت و آن را احترام نهاد و سجده کرد. گویند انوشیروان بود که این آتش را به کاریان برد و چون اسلام بیامد مجوسان بیم کردند که مسلمانان این آتش خاموش کنند و قسمتی از آن را به کاریان گذاشتند و قسمت دیگر را به نسا^{۲۵} و بیضای فارس بردند تا اگر یکی خاموش شد دیگری به جا ماند».^{۲۶} کریستن سن بر آن است که آتشکده ای را که «به موجب روایت مسعودی، آذرجوی می خوانده اند به معنی نهر آتش، مسلماً همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی به نام آذر خورا مذکور است».^{۲۷} خبر شهرستانی در این زمینه، آمیختن پاره ای از قولهای دیگران با یکدیگر است، تا آن جا که در قول وی، خبر پخش آتش فرنیغ در مکانهای مختلف از ترس هجوم

مسلمانان، که احتمالاً از مسعودی گرفته شده است، به زمان انوشیروان برده می شود: «و کیخسرو چون به غزای افراسیاب می رفت، آن آتش را تعظیم کرد، و سجده کرد. و گویند انوشیروان آن آتش را به کاریان نقل کرد و پاره ای در کاریان بگذاشت و پاره ای به نسا برد».^{۲۸}

انتقال آتش فرنیغ به فارس و به دنبال آن، بنیادگذاری آتشکده کاریان بر این آتش، خبری ست که منابع مختلف، همان گونه که آمد، جدا از زمان بنیادگذاری، در آن اتفاق نظر دارند. صاحبان این منابع اما، هیچ کدام اشاره ای به نقش یا پیوند جاماسپ با این آتشکده نکرده اند. اما خوشبختانه، در یکی از منابع، خبر ارتباط جاماسپ با این آتشکده ثبت شده است و آن، در گزارشی ست که دقیقی، در پاره ای از هزار بیت سروده / برجای مانده شاهنامه خود آورده است. در خبر دقیقی، گشتاسپ پس از شکست خوردن ارجاسپ تورانی، فرزندش اسفندیار را برای پراکندن دین زردشتی روانه تمامی کشورهای تحت فرمان خود می کند. پیش از این روانه کردن اما، وی، به پاس پیروزی بر ارجاسپ، فرمان ساختن دومین آتشکده^{۲۹} را به دنبال آتشکده بُرزین مهر^{۳۰} که پس از پذیرش پیامبری زردشت و کیش او در خراسان ساخته بود،^{۳۱} می دهد:

| | |
|----------------------------|--|
| بفرمود تا آذر افروختند | بر او عود هندی همی سوختند |
| زمینش بگردند از زر پاک | همه هیزمش عود و عنبرش خاک |
| همه کار او را به اندام کرد | پس اش «خان گشتاسپی» نام کرد |
| بفرمود تا در بر گنبدش | نهادند «جاماسپ» را موبدش ^{۳۲} |

پس آتش جمشید، یکی از سه آتش پاسبان همه زمین، که بر پایه بندهش و منابع دیگر، به دست گشتاسپ، به فارس برده می شود، از آتشکده ای با نام «خان گشتاسپی» برخوردار می گردد تا به زمانی دیگر، نام از منطقه خود: «کاریان» کسب کند. آتشکده ای که خانه آذر فرنیغ است، همان آتشی که نشانه موبدان دارد و متعلق بدانان نیز هست، و هم بدین خاطر، شایسته و منطقی هم آن که سرپرستی اش تنها خویشکاری یک موبد، آن هم نه موبدی چون دیگر موبدان، که موبد موبدان باشد. جاماسپ!

هم بر بستر قولهایی که آمد، هر چند گشتاسپ آتش جمشید / آذر فرنیغ را به کاریان منتقل می کند و بر آن آتشکده ای می سازد که بر همین مبنا، نام از او گرفته و به خان گشتاسپی معروف می شود، اما وابستگی آتش این آتشکده، و به تبع آتش، وابستگی آتشکده به مغ مردان و موبدان، سبب ساز موبدی (آتورپانی) جاماسپ بر آن می شود. در این آتشکده، جدا از آتورپانی، و حتی از آن مهمتر، امر نیایش نیز بر عهده جاماسپ

است. هم از این طریق، نام جاماسپ - شاید از سوی مردم - بر آن نهاده می شود: آتشکدهٔ جاماسپ،^{۳۳} این اما، تنها گواه نام پذیری این آتشکده از جاماسپ نیست. آتش فرنیغ / آتشکدهٔ کاریان، یکی از آتشکده های ست که بدون استفاده از مواد سوختنی، همواره روشن بوده است. پیرامون بی نیاز سازی این آتشکده در استفاده از منبع سوخت، خبر و نشانه های یک مهندسی دقیق هست. آگاهی در به کارگیری آزرجوی، برای بهره برداری از گاز نفت موجود در آن به مثابهٔ منبع سوخت آتشکده،^{۳۴} و پیاده کردن این آگاهی در عمل، برخاسته از دانش همین مهندسی ست. مهندسی ای که تنها می تواند دستاورد دانشی مردی چون جاماسپ، با سابقه اش در ساختن کاخی شگفت انگیز چون طاقدیس^{۳۵} باشد. همین امر، گواهی دیگر است در اثبات این همان بودن خان گشتاسپی / آتشکدهٔ کاریان و آتشکدهٔ جاماسپ، که طبیعی ست جاماسپ تمامی هنر و دانش خویش در مهندسی را برای ساختن آتشکده ای به کار گرفته باشد که هم نشانه از او دارد و هم وابسته به او (آتش موبدان) است.

گواهی دیگر در تعلق آتشکدهٔ کاریان به جاماسپ، پیش بینی / پیشگویی برخاسته از بیم زردشتیان از خاموش کردن آتش آتشکدهٔ کاریان به وسیلهٔ مسلمانان است. در روشن شدن این موضوع، به چند نکتهٔ مهم اشاره باید کرد: نخست، مترادف بودن پدیدهٔ «پیشگویی» با نام جاماسپ در تاریخ فرهنگ ایران پیش از اسلام است؛ سپس، همسانی شگفتی که بین پیشگویی خاموش شدن آتش کاریان هست با صورتی دقیق، هر چند کلی و عمومی، از پیشگویی خاموش شدن آتشیهای ایران به وسیلهٔ تازیان، که در جاماسپ نامه آمده است: «جاماسپ پیدخش گفتش (= گشتاسپ را گفت) که: «مردم ایران شهر را به تازیان بپارند و تازیان هر روز نیرومندتر بشوند و شهر شهر فراز گیرند. [...] و آتشان ایران شهر به انجام و افسردگی رسند».^{۳۶} بر این مسأله نیز تأکید باید کرد که تنها آتشکده ای که، با ذکر نام، خبر خاموش شدنش به وسیلهٔ مسلمانان، آن هم در قالب پیشگویی آمده، همین آتشکدهٔ کاریان است. این موضوع، با در نظر گرفتن وجود آتشکده های فراوان در سرتاسر ایران، به ویژه دو آتشکدهٔ مهم دیگر: آذرگشنسپ و بُرژین مهر، بیش از پیش اهمیت خود را نشان می دهد. و پرسیدنی ست که، این همه آیا، راه به این نمی برد که پیشگویی خاموش شدن آتشکدهٔ کاریان - این تنها پیشگویی در خاموش شدن یک آتشکدهٔ مشخص - از آن رو در وجود آمده و ثبت شده که آتشکدهٔ مورد نظر، آتشکدهٔ جاماسپ، این بزرگ پیشگوی تاریخ پیش از اسلام ایران بوده است؟

و سرانجام، در کنار این همه، وجود دستگاه «یافت رُبا» برای حفاظت آتشکده، و

به همراهش، دیگر پذیری نقشی که خود آتشکده کاربان پس از خاموشی و ویرانی در بنایی دیگر. باز هم با نام جاماسپ می پذیرد، گواهی دیگر بر تعلق این آتشکده به جاماسپ است. این دو گواه بر اهمیت - که پس از این خواهد آمد - همپای آن دیگر گواهان، دست در دست هم، گویا بسنده است تا همچون آتش دیر روزگار فرنیخ، روشن کنند که خان گشتاسپی / آتشکده کاربان، همان آتشکده گمشده جاماسپ بوده است.

فضل دیگر و باز سید

نویسنده / کاتب دستنویس ام. او. ۲۹، بر متن «فضل دیگر» دو عنوان متفاوت گذاشته است که بر اساس نحوه قرار گرفتن آنها، یکی را می توان عنوان اصلی و دیگری را فرعی خواند.

نامیدن متن در عنوان نخستین آن به «فضل دیگر»، متأثر از شیوه برخی تاریخ نگاران پس از اسلام است. در این زمینه می توان به طور مثال، تاریخ سیستان را نام برد و استفاده ای که مؤلف ناشناس مانده آن از این شیوه کرده است. وی، داستانهای را که بن مایه یا محتوایی غیر متعارف، عجیب یا مهم داشته، همچون: «داستان توفان نوح و دیدار کبوتر»، «فرمان سلیمان پیغامبر به باد» یا شرح مکانهای غریب سیستان»، همه را با عنوانهای «فضل دیگر»^{۳۷} و «فضل آخر»^{۳۸} نامگذاری کرده است. بر همین مبنا، دلیل انتخاب عنوان «فضل دیگر» از سوی نویسنده / کاتب را، می توان در شگفت انگیز بودن محتوای متن - و همگونگی اش با پاره های شگفت یک متن دیگر: مثلاً تاریخ سیستان - دانست. سبب محتمل دیگر در انتخاب و نهادن این عنوان می تواند اشاره به محتوای متن قبلی مجموعه، با نام «باریابی زردشت»،^{۳۹} باشد که از آمدن زردشت به دربار گشتاسپ برای ارائه کیش خویش حکایت می کند. می توان گمان برد که «فضل دیگر» نیز، با در داشتن حکایتی از فضل جاماسپ، در حقیقت، راوی (فضلی دیگر) از جاماسپ، یکی از دو شخصیت متن «باریابی زردشت» است. به ویژه، و با توجه به این نکته که نویسنده / کاتب، در ابتدای متن «فضل دیگر»، جاماسپ را چندان بزرگ دانسته که به جز زردشت، او را آگاه ترین فرد خوانده است. این احتمال هم هست که منظور نویسنده / کاتب، اشاره به فضل دیگری از جاماسپ بوده باشد، فضلی اضافه بر همه آنچه که تا آن هنگام، درباره او گفته یا نوشته شده بوده است: فضلی که خود می تواند دلیل وجودی متن باشد: روایت ساختن «یافت رُبا» و به کارگیری آن در آتشکده.

نامگذاری متن به «اندر [روایت] باز سید»، که شاید بتوان آن را عنوان فرعی نامید، و

ارتباط «باز» با محتوای متن، درست همچون خودِ متن، شگفت و پیچیده است. در فرهنگ کهن ایران، باز پرنده ای گرانقدر است، تا بدان حد که دربارهٔ آن گفته شده: «باز به تن خویش پادشاه پرندهگان است».^{۴۱} و سبب این پادشاهی، چیزی مگر جلال و عظمت این پرنده نیست: «مر باز را حشمتی ست که پرندهگان دیگر را نیست و عقاب از وی بزرگتر است ولیکن وی را آن حشمت نیست که باز را».^{۴۲} همین شوکت هم هست که باز را، در روایت‌های اساطیری، تاریخی و مردمانه (= عامیانه) صورت‌هایی هر چند گونه‌گون، اما همه ارجمند می‌بخشد.

کهنترین صورتِ نمادین باز را، می‌توان در هفتمین صورتِ وَرُئْرُغَه Varəərayna (فارسی میانه: وَهْرَام Wāhrām؛ فارسی: بهرام)، ایزد پیروزی دید، که در هیأت یک باز تیز پرواز پدیدار می‌شود که: «در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیر پَران - اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد - تواند رهانید».^{۴۳} نموده‌های اساطیری کهن دیگری از باز، به دوران جمشید باز می‌گردد. در وِرِجْمکرد، این نخست آرمانشهر انسانی، باز پرنده ای ست که دین زردشتی را به ورمی برد: «[سیمرغ] سرور نیست، زیرا کرشیتف karšift سرور است - که آن را چرگ čarg خوانند - آن که دین را به وِرِجْمکرد برد».^{۴۴} و او همان پرنده ای ست که «سخن داند گفتن»^{۴۵} و به وِرِجْمکرد «اوستا را به زبان او خوانند».^{۴۶} و باز در همین دوران، فره/فر، در هنگام گریختن از جمشید، به سبب دروغگویی وی، در هیأت باز از کالبد او خارج می‌شود.^{۴۷} ضحاک، دیگر شخصیت شهرهٔ اساطیری ایران نیز، هنگامی که در هندوستان خیر گرفتن تاج و تختش را به وسیلهٔ فریدون می‌شود، برای بازگشتی هر چه سریعتر به کاخ خود در ایران، تبدیل به باز می‌شود: «[...] ضحاک را خشم آمد و بانگ بر گنجور زد. و خویشتن را به جادوی چون باشه (= باز) کرد، و بر بام کوشک آمد».^{۴۸} و سرانجام، حضور سرنوشت ساز باز در ادبیات مردمانه است، که به هنگام مرگ یک پادشاه، برای انتخاب پادشاهی دیگر، رهایش می‌کرده اند تا بر سر هر کس نشست، وی را به پادشاهی برگزینند: «روز دوم رسیدند به شهری از خاورزمین که پادشاه این شهر مرده بود و جمعیت شهر برای تعیین سلطان جدید، پشت شهر باز می‌پراندند».^{۴۹} جدا از این همه، تنها حیوانی که همچون اسب یا سگ به گونه ای متعارف با آدمی همراه نبوده، اما پیرامون زندگی و انواع آن قصه های فراوان در ادبیات ایران روایت شده و تفسیرهایی گونه‌گون نیز بر این قصه ها رقم خورده، باز است. وجود «بازنامه» ها در فهرست کتابهای از میان رفته و بر جای ماندهٔ ایرانی، گواه بر مقام اهمیت و ارزش این پرنده است.^{۴۹}

باز سپید اما، در میان بازها، مقام و جایگاهی دیگر دارد. کهنترین متنی که به باز سپید و جایگاه و اعتبار او در اساطیر ایران پرداخته، بندهش است: «در باره مور پیداست که اگر آشیان او را سیصد سال نیاشوبند، به مار پر دار باز شود. این سخن از دستوران شنیده شد. مار پر دار اگر سایه بر کسی [از] مردم افگند، میرد. دادار باز سپید را برای از میان بردن آن مار آفریده است که چون آن مار پر دار شود و به زیر پر تو خورشید رود تا سایه بر مردم جاندار افتد، تا میرند، باز سپید به کارزار [آن مار] رود و بدو آن مار کشته شود».^{۵۰}

در شاهنامه، ارتباط باز سپید با آدمی، ارتباطی بی واسطه تر از ارتباط بین این دودر بندهش، اما رمز آمیزتر از آن است. در روایت آوردن کیتباد از البرزکوه به وسیله رستم، حضور باز سپید، هر چند در جهان رؤیا، حضوری نوید بخش است. در این داستان، رؤیایی بر کیتباد می گذرد که در آن، دو باز سپید، آمده از آسمان ایران، بنیانگذار و نخستین پادشاه کیانی را، تاج شاهنشاهی می بخشند:

شهنشه چنین گفت با پهلوان که خوابی بدیدم به روشن روان
 که از سوی ایران دو باز سپید یکی تاج رخشان به کردار شید
 خرامان و نازان رسیدی برم نهادندی آن تاج را بر سرم^{۵۱}

گویا این پاره از داستان، اگر نه پایه آن داستان مردمانه، در رها کردن باز برای برگزیدن شاه نو، که گونه یا شکلی از همان باشد؛ چرا که در این جا هم، این باز است که شاه نورا بر می گزیند.

ادامه داستان، گویای این نکته مهم است که امید نمایانده شده در نماد باز سپید، که در خواب به صورت دو باز تبیین می شود، بازتاب / نمود خود را در بیداری، در وجود یک باز می نمایاند، که همان تهمتن است:

چو بیدار گشتم شدم پر امید از آن تاج رخشان و باز سپید
 بیاراستم مجلس شاهوار بدین سان که بینی بدین جویبار
 تهمتن مرا شد چو باز سپید رسیدم ز تاج دلیران نوید^{۵۲}

در یک کلام، باز سپید در این داستان، نماد رستم، و از طریق او و جنگیدنش با دشمن کیتباد و نابود کردن وی، نماد محافظت از پادشاه ایران است، محافظتی که در پایان کار، کیتباد را خداوند تاج، و هم از این طریق، نخستین پادشاه کیانی می کند.

اهمیت باز سپید، در برتری اوست بر دیگر انواع بازها: «انواع باز بسیار است ولیکن از همه سپید چرده بهتر».^{۵۳} نویسنده صید المراد فی قوانین الصیاد نیز، باز سپید را بر جمیع بازها سر دانسته است: «اما باز سفید که پدر و مادر او کافوری باشند و بر پرش هیچ نشانی

نباشد و هم سرخ چشم بود و سبزی پای و بن منسر به غایت سبز، بدان که شاهباز همان باشد».^{۵۴} نکتهٔ مهمی که نسوی در بازنامهٔ خویش بر آن تأکید کرده، نادر بودن باز سپید است: «... مگر سفید که کمتر یا بند که من اندر عمر خویش دو باشه»^{۵۵} سفید دیدم».^{۵۶}

در شعر کلاسیک فارسی، باز سفید کنایه از صبح و آفتاب جهانتاب است:

آن باز سپیدم که به یک صولت پرواز بر شیر سیه تنگ کنم عرصهٔ مصید

اثیرالدین آخسیکتی، دیوان، ۹۰

زاغ شب از باختر نهان شد چو دید کآمد باز سپید صبح ز خاور

مسعود سعد سلمان، دیوان، ۲۶۱^{۵۷}

گو آن که در بیتی از یک قصیدهٔ سنایی، به کارگیری استعارهٔ باز سپید، به ریشهٔ آن در فرهنگ اساطیری ایران، و در کنایه از «نجات دهنده» باز می‌گردد:

عالمی زاغ سیاه و نیست یک باز سپید یک رمه افراسیاب و نیست پیدا پور زال^{۵۸}

اما، آگاهی بر همین پاره‌ها از اهمیت باز به طور کلی، و باز سفید به ویژه، گره از این پرسش نمی‌گشاید که مراد نویسنده از گذاشتن عنوان «باز سفید» بر متن چیست و از مفاهیمی که این پرنده نماد آن دانسته شده، کدام یک با محتوا و موضوع متن همخوانی، یا نزدیکی دارد؟

می‌توان آیا، گمان را بر این زد که باز سپید، کنایه از آتشکده ای باشد که جاماسپ ساخته و در متن به آن اشاره رفته است؟ یا شاید باز سپید، همان دَفینهٔ عجیبی باشد که در متن، حافظ آتشکده است؟ منظور از این پرنده، شاید، خود جاماسپ باشد. با شکوهی که در روایتها پیرامون اهمیت او و دانشش هست؟ یا شاید باز سپید، اشاره به نگاه داشتن احترام آتشکده باشد؛ سببی که عدم رعایتش، پایان زندگی جمال بصری را به تلخی می‌کشاند؟

هر چند نماد خویشکاری باز در حمل دین بهی به آرمانشهر جمشیدی، می‌تواند هم پیوند با خویشکاری آتشکده ای باشد که خانه و حافظ آتش فرنیغ است، اما، نمادی نزدیکتر از آن، و حتی نزدیکتر از تمامی آن دیگر نمادها به دومین نام متن «فضل دیگر»، گویا همان کهنترین گواه بر جای ماندهٔ ادبیات اساطیری ایران دربارهٔ باز باشد: باز، هفتمین صورت ایزد بهرام، اسطوره ای که روایت آن در بهرام یشت چنین آمده است:

«زردشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا، ای سپند مینو، ای دادار جهان استومند، ای اشون!

اگر من از جادویی مردمان بسیار بدخواه آزرده شوم، چارهٔ آن چیست؟

آن گاه اهوره مزدا گفت:

پری از مرغ «وارغن» ی بزرگ شهیر بجوی و آن را بر تن خود بیساز
و بدان پر، جادویی دشمن را ناچیز کن!

آن کس که این پر با اوست، همگان از او هراسانند».^{۹۱}

بنا بر همین گواه، خویشکاری باز، هفتمین صورت ایزد بهرام، حمایت و حفاظت است، و هم بدین خاطر، خود او، نماد یاری و یابوری ست. نمادی که گواه شاهنامه نیز، تأیید و تأکیدی بر آن است.

بر پایه گواه بهرام یشت و همسان و همخوان با آن، گواه شاهنامه، می توان گمان برد - گمانی که چندان دور از یقین نمی نماید - که باز سپید در عنوان فرعی روایت «فضل دیگر» نماد همان دینیه، همان «یافت ربا» است که خانه آتش فرنبغ، آتشکده گران ثروت جاماسپ را، با هزینه ساختی سی هزار دیناری به قول اصطخری، در مقابله با دزدان و جادوگران یاری می کند، که آتشکده جاماسپ، با باز سپید حامی خود: «یافت ربا» ی جاماسپ ساخته، به سیستمی مجهز/ مسلح شده است که هیچ دستبردی، حتی جادویی، بدان ممکن نیست.

گور جاماسپ

اسطوره ها، در تمامیت خود، نمایانگر قدرتهایی هستند که در پس پشت آنها قرار دارد، قدرتهایی که در بیشتر موارد خاستگاه دینی دارند و جلوه نمادین خویش را، در صورتهایی می یابند یا باز می آفرینند که روند پدیدایی و رشد آن، سبب ساز پدید آمدن روایت‌های اسطوره ای شده است. روایت‌هایی که همواره در شکل‌های آیینی به حیات خود ادامه می دهند.

کاربردهای زمانی (تاریخ) و مکانی (جغرافیا) اسطوره ها و اجراهای آیینی آنها، صورتهای اساطیری را گاه دستخوش چنان دگرگونی‌هایی می کند که تفاوت‌هایی عمیق و ماهوی با صورتهای پیش و پس از خود دارند. هم بدین خاطر، نمود یک اسطوره، در روایت اسطوره ای، در افسانه، حماسه و در قصه های مردمانه، در عین برخوردار از بن مایه ای واحد، می تواند نمایانگر صورتهایی گونه گون باشد. در این میان، آنچه که در بروز تفاوت این صورتهای نقشی تعیین کننده بازی می کند، پیدا شدن دین تازه است. پدیده ای که گاه حتی، از یک سو، تمامی دستمایه های ذهنی و عینی یک جامعه را، که مبنای حافظه

مشترک است، از حضور خود متأثر می‌کند، و از سوی دیگر، نقش این دستمایه‌ها را در پیوند با همان حافظهٔ مشترک، دیگرگون می‌کند. ظهور دین تازه در یک جامعه، دگرگون کردن ذهنیت قومی، تغییر بسیاری از روابط اجتماعی، و به تبع همان، روابط فرهنگی را در پی دارد. تغییری که در پاره‌ای از نمونه‌ها، با وجود سرسختی و مقاومت، به از دست رفتن زبان و از یاد رفتن تاریخ، و یا در صورتی ساده‌تر، به تهی شدن آن انجامیده است.

با شکست ایرانیان از اعراب، که استقرار اسلام در ایران را در پی داشت، بسیاری از باورهای ذهنی ایرانی رفته‌رفته رنگ باخته و جای خود را به باورهای برخاسته از اسلام و فرهنگ سامی داد. هم در این راه، «تاریخهای متعارف، از بلع می‌گرفته تا گردیزی و مجمل‌التواریخ و دیگران [...] گذشتهٔ دو قوم را با هم سازگار و هماهنگ می‌کنند تا یکی (اساطیر ایران) به مقام قدسی دیگری (قصص قرآن) نزدیک شود یا دست کم گذشتهٔ یکی (ایرانیان) مثل مال دیگری (اعراب) پذیرفته شود و حق اهلیت پیدا کند».^{۱۱} این هماهنگ‌سازیها، سبب می‌شود تا پاره‌هایی از تاریخ اساطیری ایران بر جای بماند؛ اما بر جای ماندنی که بهایش درهم ریختن پایه‌های هویتی همان اساطیر است. هم بدین خاطر، آنچه که به راستی بر جای می‌ماند، اساطیری سر و دست و پا شکسته است - پایهٔ یک باخت فرهنگی تاریخی - که خللها و قطعهای متعدد، منطق روند آن را نیز سست و شکننده می‌کند.

یک از شاید هزار نمونهٔ این باخت فرهنگی، از کف دادن شناخت از زندگی و جهان جاماسپ است. دانشی مردی که از مجموعهٔ گستردهٔ دانش و حکمتش، تنها پیشگوییهای شگفت، برآمده از، یا در پیوند با همان دانش، بر جای مانده است. این پیشگوییها، چه به راستی از خود او و چه منسوب بدو، هم جاماسپ و هم دانش وی را، به نمادی اسطوره‌ای بدل ساخته است.

از علل بی‌شناخت ماندگی تاریخ و فرهنگ ایران از زندگی و جهان جاماسپ، یکی هم از میان رفتن آتشکدهٔ کاریان است. «بیم مجوسیان» از خاموش شدن کاریان - آن چنان که در قول ابن فقیه و مسعودی آمده - چندان بیهوده یا بی‌پایه نبود، چرا که بنا بر خبر بلاذری: «ابن عامر، کاریان و فوجاتن را که همان فیشجان است در ناحیهٔ دارا بجرد بگشود. این دو بلد در صلح هر بزد داخل نبوده و نقض عهد نکرده بودند».^{۱۱} و بر اساس آنچه جاحظ می‌گوید: «زیاد، عبدالله بن ابی بکره را گسیل داشت و به او فرمان داد که آتشها را خاموش کند. عبدالله بر آن شد که کار را از آتش جور^{۱۲} آغاز کند. به او گفتند: مجوسها آتشی بزرگتر از آتش کاریان، از خانهٔ حارث^{۱۳} ندارند اگر آن را خاموش کنی، کسی

جلودار تو نخواهد شد. اما اگر از آتشی کوچکتر آغاز کنی، مردم خود را برای نبرد با تو آماده می کنند و مانع کارت خواهند شد. از کاربان آغاز کن! [۰۰۰] پس ابن ابی بکره هیربدان را بکشت و آتش را خاموش کرد».^{۶۴}

با خاموش شدن آتش فرنیغ اما، شگفتی رمزآمیز آتشکده کاربان در برانگیختن احترام به خود، به تمامی از میان نرفت، بلکه، تا کلیت خود را حفظ کرده باشد، در یک جا به جایی شگفت انگیز به وسیله مردم، جان در جان بنایی دیگر دوانید که با خداوند همان آتشکده نسبتی مستقیم داشت: گور جاماسپ، مکانی که احترام بدان از چنان پایه ای برخوردار بوده که با تقدس پهلو می زده است اما، قول، خبر یا گواهی در دست نیست تا ثابت کند همان بنایی که خبرش را خواندمیر، مؤلف حبیب السیر، از قول عجایب البلدان نقل کرده، به راستی، گور جاماسپ بوده است: «در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائی ست متصل به قریه ای و قبر جاماسپ حکیم آن جاست و برزیر آن قبر آهن پاره ها ریخته اند و هر کس که پاره ای آهن از آن جا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت، مگر وقتی که آن آهن پاره را به جایش نهد».^{۶۵}

اما، در قول نقل شده از عجایب البلدان - آمده در حبیب السیر - این تنها آتشکده جاماسپ نیست که در اثر جا به جایی و دگرگون شدگی اسطوره، جا به گور جاماسپ داده، که وسایل آتشکده نیز به «پاره آهن» تغییر ماهیت و نام داده اند. وجه تمایز دیگر این متن با آنچه در «فضل دیگر» آمده در نحوه عقوبت و مجازات ناشی از بی احترامی نسبت به بناست، که در متن حبیب السیر، مجازات آن که احترام گور جاماسپ را نگاه ندارد، تنها نه عزل، که سخت تر از آن، با احتمال مرگ همراه شده است: «وهر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا بمیرد».^{۶۶} قابل تأمل آن که، گذر سواره جمال بصری از برابر آتشکده جاماسپ و عزل وی بدان خاطر نیز، که در همین روایت هم ثبت شده، گرفتار همین تغییر و تبدیل شده است: «و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال بصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر می گذشت، بعضی از نواب او را گفتند مناسب آن است که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسپ بگذریم. [وی] التفات به آن سخن نکرد و گفت هذا من فسادات العجم [= این از تباهیهای (گزافه گویسهای) ایرانیان است] و همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت بازداشته فوت گشت».^{۶۷}

و نهایت این که، آتش جم، پاره آتش پاسبان همه زمین، لزوم حرمت به خویش را، گواه «معاصری» نیز می یابد. این گواه را، حاج میرزا حسن حسینی فسایی، در اثر خود

فارسنامه ناصری، در روایتی با همان بن مایه روایت عجایب البلدان، درباره گور جاماسپ آورده است: «در فارس مشهور است هر فرمانروایی از برابر این قبر (= گور جاماسپ) بگذرد و از اسب پیاده نگردد در آن سال از فرمانروایی معزول گردد؛ و حضرت اشرف والا حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله فرمودند من این تجربه را کرده، پیاده نگشته، در سال ۱۲۸۵ [قمری] از آنجا گذشتم و در همان نزدیکی از ابالت فارس معزول شدم».^{۶۸}

اما، اگر بنایی که در همسایگی شهرک کاریان، در قریه «کراده» از بلوک «خفر» بر پا بوده - با شاید حتی هنوز هم خرابه هایش باقی باشد - به راستی هم گور جاماسپ بوده باشد، جا به جایی شگفتیها و نشانه های رمزآمیز آتشکده جاماسپ به این گور، که قضا را، درست در فاصله ای نزدیک به آتشکده جاماسپ قرار دارد،^{۶۹} خود گواه دیگری ست، آن هم گواهی بس بزرگ، بر این که آتشکده کاریان، همان آتشکده جاماسپ بوده است. که تا پس از ویرانی، نشانه های رمزآمیز/ اسطوره ای آتشکده، و نیز تعلق نام آن به جاماسپ بر جای بماند، همه نشانه های آن، به گور جاماسپ، یا بنای دیگری به نام گور جاماسپ که در نزدیکی همان آتشکده هم بوده، بخشیده شده است. و هم بدین تدبیر، اسطوره جاماسپ و گواه زنده ای از دانش او، که نمود خود را در آتشکده اش نمایانده بوده، هر چند چهره گردانده، اما زنده مانده است.

اسپالا، سوند

توضیحات:

* این نوشته، اضافه بر آنچه که اکنون دارد، باره دیگری نیز داشت با عنوان «جاماسپ، پیشگویی و ادبیات رمزی» که در مجموع، مقدمه ای بود، هم در شناخت جاماسپ و روزگار، زندگی، خوشکاری و آثارش، و هم، نگاهی مجمل به نقش وی به عنوان نخستین آفرینندگان ادبیات رمزی ایران، و تأثیری که این نقش بر ادبیات کشف و شهودی پس از خود گذاشته است. به درازا کشیده شدن این نوشته اما، سبب شد تا از آوردن آن باره، تا انتشارش شاید در زمانی دیگر، چشم پوشی شود.

۱- در صد در بندهش آمده که دانایان از مباحثه با زردشت عاجز شدند و دست یاری به سوی جاماسپ حکیم دراز کردند، اما او نیز از بحث با زردشت درمانده شد و با شنیدن سخنان وی به دین بی ایمان آورد. نگاه شود به:

Dhabhar, E. B. N.: *Saddar Nasr and Saddar Bundehehsh. The Trustees of the Parsi Panchayet Funds and Properties, Bombay 1909, p. 75.*

۲- در متن باریابی زردشت، متنی که پیش از «فضل دیگر» در دستویس ام. او. ۲۹ آمده، جاماسپ و گشتاسپ «بر دین اورمزدی اقرار» می آورند. چهار حکیم دیگر اما، که در نزد گشتاسپ اند، زردشت را مورد آزمایش قرار می دهند. ن. ش. به: دستویس ام. او. ۲۹. «گنجینه دستویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی؛ جلد ۲۶». به کوشش دکتر بهرام فره وشی - دکتر محمود طاووسی، شیراز، انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۳- (همراه زریز، اسفند یار، فروشتر و جاماسپ مردمی چند از نیکان برجسته کشوری و خواص، خواست اورمزد

وامشاسبتندان و آرزوی آفریدگان را در وراج ناگزیر دین آشکار دیدند». دینکرد [کتاب پنجم، فصل دوم، بند ۱۲].
 ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، [در:] اسطوره زندگی زردشت، تهران، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶.
 ۴- «دیمه»، که گزارنده در برابر آن «آتشکده» را آورده، جدا از آن که در سومین یادکردگی از آن در متن پهلوی «فضل دیگر»، به صورت «دخمه» نوشته شده، در بردارنده معانی «سینه کوه» و «ساروج» هم هست. اما، دخمه پنداشتن یا پذیرفتن این واژه، منطقی نمی نماید. بدین دلیل بسیار ساده و روشن که، دخمه دروازه ورودی ندارد و چیزی هم که قابل دزدیدن باشد در آن نمی گذارند و نیست. با همین منطق، «سینه کوه» و «ساروج» هم نمی تواند برابر نهاده «دیمه» در این متن باشد؛ گو آن که مفاهیم این دو برابر نهاده می تواند به گونه ای غیر مستقیم با بنای جاماسپ ساخته در ارتباط باشد. بدین صورت که بنای یاد شده در متن، در کوه قرار دارد. پس امکان ارتباط «سینه کوه» با آن هست؛ و احتمال استفاده از «ساروج» نیز در ساختمان بنا کم نیست. هم بدین خاطر، گزارنده «آتشکده» را در برابر آن آورده است. برابر نهاده ای که در همین پاره از نوشته، اگر گزارنده «پرت» نرفته باشد، دلایلی روشن در پذیرشش هست، با این همه، دور نیست که برابر نهاده/ معنی دیگری برای این واژه وجود داشته باشد، که دانش بسیار اندک گزارنده، دریغاً، آن را درنیافته است. این برابر نهاده احتمالی اما، هر چه باشد، پیش از هر چیز، باید که نافی منطق متن نباشد.
 ۵- ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۴۵، ص ۴۳.

۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود؛ تاریخ گردیزی، (زین الاخبار). تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۵۲.
 ۷- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل: تاریخ ثعالی (مشهور به: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱.
 ۸- دادگی، فرنیغ: بندش. گزارش مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۹ [پیشگفتار مهرداد بهار]، ص ۱۲.
 ۹- بندش. یاد شده.
 ۱۰- کریستن سن پیشنهاد دیگری در خوانش این نام واژه دارد: «شاید بهتر باشد به جای فرنیغ، فروغنج بخوانیم». کریستن سن، آرتور: نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمه احمد تفضلی - ژاله آموزگار، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۸، جلد دوم، ص ۳۱۲.
 یوستی نیز در، ترجمه اش از بندش به آلمانی، خوانش دیگری از این نام واژه به دست داده و آن را «فروبیای» Frobai خوانده است. ن. ش. به:

Der Bundelesh. Herausgegeben, transcribirt, Übersetzt und mit glossar versehen von Ferdinand Justi, Lipziq, Verlag von F. C. W. Vogel, 1868, s. 23+ 41

۱۱- نام این آتش، هم در فارسی میانه (= پهلوی) و هم در فارسی، چنان که از این پس در قولهای گوناگون خواهد آمد، به دو صورت گشسپ و گشسپ ثبت شده است.

۱۲- بندش، یاد شده، ص ۹۰.

۱۳- بندش، یاد شده، ص ۹۱.

۱۴- Sanjana, Darab Dastur Peshotan: *Kārnāmê i Artakshir î Pâpakân*, Bombay, Education Society's Steam Press, 1896, pp. 3-4.

* در گزیده های زادسپرم نیز، تقسیم بندی تعلق آتشها به همین صورت آمده است: «و این سه آتش، آن که در سر است، آسرون سرشت (= روحانی طبع) و آذرفرنیغ او را یازتر است. آن که در دل است، ارتشتار سرشت و آذرگشسپ او را یازتر است و آن که در شکم است، کشاوز سرشت و آذر برزین مهر او را یازتر است» گزیده های زادسپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶، [فصل ۳۰، بند ۳۱]، ص ۴۷.

- ۱۵- دورنیست که انتخاب و جایگزینی «کاربان» در این عبارت از سوی دکتر مهرداد بهار، متأثر از قولهای متعدد تاریخ نگاران و جغرافی نویسان ایرانی و غیر ایرانی در نخستین سده های پس از استقرار اسلام، درباره آتشکده کاربان باشد؛ چرا که خوانش وی از این نام واژه در دستنویس TD1 از بندهش با حرف نویسی k'lw'yk'n و در دستنویس TD2، با حرف نویسی kwh'lwngk'n، ثبت شده است که ارتباطی با کاربان ندارد. ن. ش. به: بندهش. یاد شده، ص ۱۸۵. سالها پس از انتشار گزارش بندهش اما، بهار به انتخاب این نام واژه با تردید نگریست و آن را رد کرد. ن. ش. به: بهار، دکتر مهرداد: سفر عیلامی: گفت و گوی بهرام بیضایی با دکتر مهرداد بهار [در:] از اسطوره تا تاریخ، تهران، نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۵۴۸.
- پرداختن به این نام واژه و بررسی خوانشهای متفاوتی که از نیمه اول قرن بیستم از آن صورت گرفته و نتیجه گیریهای متفاوتی را سبب شده، جا و مجال گسترده می طلبد.
- ۱۶- بندهش، یاد شده، ۹۱.
- ۱۷- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر: الحیوان، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر، شركة مصطفى البابی الحلبي و اولاده، الطبعة الثانية، ۱۳۸۵ (۱۹۹۶)، جزء الرابع، ص ۴۸۰.
- ۱۸- صورة الأرض، یاد شده، ص ۴۳.
- ۱۹- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمة دکتر علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱، بخش دوم، ص ۶۳۷.
- ۲۰- ؟: حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۳۵.
- ۲۱- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶.
- * ابن حوقل اما، ضمن متفاوت خواندن آتشکده بارین از کاربان، کتیبه یاد شده را نیز متعلق به آتشکده بارین می داند: «آتشکده ای نیز در نزدیکی برکه «جور» به نام بارین است؛ و کسی که زبان پهلوی می دانست به من نقل کرد که در آن جا چنین خوانده که سی میلیون درهم برای بنای آن خرج شده است.» صورة الأرض، یاد شده، ص ۴۳.
- ۲۲- مسالک و ممالک، یاد شده.
- ۲۳- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم: توضیح الملل (ترجمة كتاب الملل والنحل)، تحرير نو و ترجمة مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۴۳۸.
- ۲۴- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی: مختصر کتاب البلدان، ترجمة ح. مسعود، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۴۹، ص ۷۵-۷۶.
- ۲۵- مؤلف تاریخ قم به جای «نسا» «فسا» آورده است. ن. ش. به: «قمی، حسن بن محمد بن حسن: کتاب تاریخ قم، ترجمة حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، تهران، مطبع مجلس، چاپ اول، ۱۳۱۳، ص ۸۸.
- ۲۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمة ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۴، جلد اول، ص ۶۰۴-۶۰۵.
- ۲۷- ایران در زمان ساسانیان، یاد شده، ص ۲۴۱.
- * بیرونی برای محل آتشکده آذر خورا، تنها به ذکر نام منطقه فارس بسنده کرده است. ن. ش. به: بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه، ترجمة اکبر داناسرشت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۳۵۴.
- ۲۸- توضیح الملل، یاد شده، ص ۴۲۸.
- ۲۹- باید یاد آوری کرد که منظور از دومین آتشکده، دومین آتشکده ساخته شده معروف در دوران شاهی گشتاسپ است، چرا که، هم به قول دقیقی، گشتاسپ پس از پذیرش دین زردشت، آتشکده های بسیار ساخته است: «پراگند

گرد جهان موبدان / به آیین نهاد آذرین گنبدان»، فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، جلد چهارم، ص ۱۱۳۶، بیت ۶۱.

* از دیگر آتشکده های گشتاسب ساخته، که نام او را نیز به دنبال می کشد، یکی هم آتشکده ای به نام «آتش بشتاسف» است. مؤلف تاریخ قم، تنها کسی که نام این آتشکده را ذکر کرده، محل آن را «نیبور به ناحیت انار» آورده است. ن. ش. به: تاریخ قم، یاد شده، ص ۹۰: حمزه اصفهانی، بی آن که نام این آتشکده را ثبت کند، محل آن را «قریه منور از روستای اناریاد واقع در ولایت اصفهان» می داند. ن. ش. به: اصفهانی، حمزه بن حسن: تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۷ و مؤلف ناشناس مانده مجمل التواریخ، صورتی دیگر از نام محل آن به دست می دهد: «نیبور به روستای اناریاد». ن. ش. به: مجمل التواریخ و القمص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، چاپ اول، ۱۳۱۸، ص ۵۲. اما نشانیهای داده شده از این آتشکده، گواهی بر نزدیکی بین آن با آتشکده کاریان نیست.

۳۰- دقیقی، برپایی این نخستین آتشکده گشتاسب ساخته را، که نخستین آتشکده دین زردشتی ست، چنین ثبت کرده است: «نخست آذر مهر برزین نهاد / به کشور نگر تا چه آیین نهاد»، شاهنامه، یاد شده، ب ۶۲.

۳۱- «گشتاسب [این آتش (= آذر برزین مهر) را] به کوه ریوند، که [آن را] پشته گشتاسبان خوانند به دادگاه (= آتشکده) نشاند». بندهبش، یاد شده، ص ۹۱. «ریوند کوه به خراسان است که آذر برزین مهر بدان نشیند و او را ریوندی این است که را یومند (= با شکوه، غنی) است». بندهبش، یاد شده، ص ۷۲.

۳۲- شاهنامه، یاد شده، جلد چهارم، ص ۱۱۶۹، ب ۸۲۲-۸۲۵.

۳۳- نگارنده به خاطر دارد که پیش از حاکمیت اسلامی، بسیاری از مسجدهای شهر زادگاهش، به نام پیشنمازان آن مسجدها نامیده می شد، همچون مسجد جلالی و مسجد انصاری؛ که امامت نماز جماعت در آنها را آخوندهایی به همین نامها بر عهده داشتند. توجه برانگیزتر این که این نام پذیری تنها نه ویژه مسجدها، که شامل بعضی کلیساها نیز می شد؛ از جمله کلیسای گیورگیس، - که تا بلویش عنوان دیگری داشت - و سرپرستی آن بر عهده کشیشی به همین نام بود.

۳۴- سوخت آتشکده آذرگشسب در شهر شیز در آذربایجان نیز از نفت تأمین می شده است: «... نظر به تعریف مفصلی که مسمر بن المهلبل کرده در نزدیک آن (= آتشکده آذرگشسب) معدنها و چشمه نفتی بوده که آتشکده آذرگشسب به واسطه آن روشن بوده است چنان که در باکو». مارکوارت، ژوزف: نامه به ابراهیم پورداود. [در:] یشت ها: گزارش پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، جلد دوم، ص ۲۵۰. پورداود در توضیح آتشکده باکو اضافه کرده است: «آتشکده معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه در نزدیک شهر واقع است همیشه به واسطه چشمه نفت در آن جا روشن بوده هنوز هم بنای آن بریاست». در روایات داراب هرمز دیار اما، منبع سوخت هر سه آتشکده یکسان ذکر شده است: «و این هر سه [آذرگشسب و آذرخورداد و آذر برزین مهر] بی هیزم می سوزند و از آب بیم نمی دارند».

Unvalá, Ervad Manockji Rustamji: *Darâb Hormazyâr's Rivâyat*, Bombay, British India Press, 1922, vol. 1, p. 72.

۳۵- برای آگاهی از دانش مهندسی، ستاره شناسانه جاماسب در ساختن طاقدیس، ن. ش. به: شاهنامه، یاد شده، جلد هفتم، ص ۲۱۷۶-۲۱۸۰، ب ۳۶۳۴-۳۷۲۲.

Messina S. I., Giuseppe: *Ayatkar ħ Zamâspĭk*. Roma, Pontificio instituto biblico ۱۹۳۹, pp. 66,70

۳۷- احتمال این که این واژه «فصل» باشد و نه «فضل»، متغی است. چرا که، مؤلف تاریخ سیستان، به صورتی مکرر، چندین فصل از اثر خود را تحت عنوان «فضل آخر» نامگذاری کرده است.

۳۸- ؟: تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، مؤسسه خاور، چاپ اول، ۱۳۱۴، ص ۹-۱۷.

۳۹- باریابی زردشت [در:] دستویس ام. او. ۲۹، یاد شده، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۴۰- [منسوب به] خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم: نوروزنامه، به کوشش علی حصوری، تهران، کتابخانه طهوری،

- چاپ دوم، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، ص ۶۹.
- ۴۱- نوروزنامه، یاد شده، ص ۶۷.
- ۴۲- بهرام یشت [یشت چهاردهم]. کرده هفتم، بند ۲۰، [در:] اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۴، جلد اول، ص ۴۳۵.
- ۴۳- بندهش هندی، تصحیح و ترجمه رفیه بهزادی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸، [بخش بیست و یکم، بند ششم]، ص ۱۰۷.
- کرشیت یا کرشیت *Karsipt*، همان گونه که در متن آمده، نام پرنده ای است که نام دیگر آن، چرگ، و ضبظهای دیگر آن چرک، چرخ و چرخ است. «چرخ (فارسی: چرخ) جانوری ست شکاری مشهور و معروف، از جنس سیاه چشم و عربی آن صقر است». تبریزی، محمد حسین بن خلف: برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، جلد دوم، ص ۶۳۲.
- ۴۴- بندهش، یاد شده، ص ۱۰۲.
- ۴۵- بندهش، یاد شده، ص ۱۰۲.
- ۴۶- زانیادشت [یشت توزدهم]، کرده ششم، بندهای ۳۵-۳۸. [در:] اوستا، یاد شده، ص ۴۹۰-۴۹۱.
- ۴۷- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۷.
- ۴۸- طومار سام سوار و دختر خاقان چین، [در:] انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم: مردم و قهرمانان شاهنامه، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۹، ص ۲۱۳.
- ۴۹- برای آگاهی از وجود بازنامه ها و استفاده از آنها: از جمله ن. ش. به: نسوی: ابوالحسن علی بن احمد: بازنامه نگارش و تصحیح علی غروی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر (مرکز مردم شناسی ایران)، چاپ اول، ۱۳۵۴.
- ۵۰- بندهش، یاد شده، ص ۹۹.
- ۵۱- شاهنامه، یاد شده، جلد اول، ص ۲۳۰، ب ۲۳۳-۲۳۵.
- ۵۲- شاهنامه، یاد شده، جلد اول، ص ۲۳۰، ب ۲۳۶-۲۳۸.
- ۵۳- نوروزنامه، یاد شده، ص ۶۸.
- ۵۴- 'Abbasi, Khudā yar khān: Qawānīnu 's-Sayyad, edited by D.C. Phillott
Calcutta, Asiatic Society of Bengal, 1908, p. 8.
- ۵۵- نسوی بر آن است که: «باز باشه بزرگ است و باشه باز خرد». بازنامه، یاد شده، ص ۱۵۰.
- ۵۶- بازنامه، یاد شده.
- ۵۷- عقیقی، دکتر رحیم: فرهنگنامه شعری، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۲، جلد اول، ص ۲۱۳.
- ۵۸- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم: دیوان سنایی، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، ص ۳۴۶.
- ۵۹- بهرام یشت، یاد شده [بندهای ۳۴، ۳۵ و ۳۸]، ص ۴۳۸.
- ۶۰- مسکوب، شاهرخ: ملیت و زبان، پاریس، انتشارات خاوران، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۷۲.
- ۶۱- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل، تهران، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۵۴۳.
- ۶۲- «جور، شهری در فارس، که گلاب جویری در آن تهیه می شود و در آن جا آتشکده ای هست که اردشیر پسر بابک آن را ساخته است». توضیح مصحح کتاب. الحیوان، یاد شده، ص ۴۸۰.
- ۶۳- مصحح کتاب، در حاشیه آورده است: «و شاید آتش حارث؛ و حارث: کوهی در ارمنستان است». الحیوان. یاد شده، ص ۴۸۰.
- ۶۴- الحیوان، یاد شده، ص ۴۷۹-۴۸۱.

- ۶۵- خواند امیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی: تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، با مقدمه جلال همایی، تهران، انتشارات خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۲، جلد چهارم، ص ۶۳۳.
- ۶۶- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. یاد شده.
- ۶۷- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، یاد شده.
- ۶۸- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷، جلد دوم، ص ۱۳۰۰.
- ۶۹- برای آگاهی از فاصله خبر (=خفر) با کاربان، ن. ش. به: نقشه ابن حوقل از منطقه فارس. صورة الارض، یاد شده. ص ۳۲.